

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ یا ابا عَبْدِ اللهِ، وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفَنَائِكَ، عَلَیْكَ مِنِّی سَلَامٌ اللهُ أَبَدًا مَا
بَقِیْتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ، وَ لَا جَعَلَهُ اللهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّی لِزِیَارَتِکُمْ، السَّلَامُ عَلَی الْخُسَیْنِ،
وَ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْخُسَیْنِ، وَ عَلَی أَوْلَادِ الْخُسَیْنِ، وَ عَلَی أَصْحَابِ الْخُسَیْنِ. یا لیتنا کُنَّا معهم
فنفوز فوزاً عظیماً.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ طَائِلِمِ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ
الْعَصَابَةَ الَّتِی جَاهَدَتْ الْخُسَیْنِ، وَ شَابِعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعًا.

از روایات مستدل بها بر وجوب ضرب و امثال آن که منتهی به دیه و از شکستن و جرح و
امثال آن‌ها نشود به طایفه‌ی چهارمی هم استدلال شده که آن طایفه روایاتی هستند که
امر کرده بر عناوین مسببه، که قبلاً عناوین مسببه را عرض کردیم و روایاتش را خواندیم
گفتیم از بعض روایات استفاده می‌شود عنوان تغییر، که واجب فرموده است تغییر دادن
را، یا تبدیل کردن را، یا تأدیب، ادب کردن را، یا ایذاء «تؤذه حتی یترکه»، این روایات
متعدده‌ای بود که تک تک این‌ها را آوردیم و خواندیم سنداً و دلالتاً بحث کردیم. حالا این‌جا
گفته می‌شود پس این روایات به ما دارد می‌گوید که تغییر بده حالا این تغییر بر گردن
ماست اگر می‌بینیم این تغییر به واسطه‌ی لفظ انجام نمی‌شود امر و نهی لفظی و لسانی
اثر نمی‌کند ولی با ضرب اثر می‌کند و دست برمی‌دارد آن هم ضرب مؤلم غیر منتهی به
جرح و کسر و امثال ذلک. بنابراین به حسب اطلاق این روایات که می‌گوید فالیغیره، تغییر
بده آن را، سواء این که این تغییر حاصل شود به واسطه‌ی سخن و کلام یا به واسطه‌ی
ضرب، بله از آن ضربی که منتهی به جرح و قتل و امثال آن‌ها می‌شود رفع ید می‌کنیم از
آن اطلاق، به قرائنی که گفته شد در بحث سابق، اما نسبت به این موارد دیگر مقیدی
نداریم فلذا اخذ به اطلاق می‌کنیم. هم‌چنین آن روایتی که می‌گوید تأدیب کن، فالیؤدب
کسی را که فاعل منکر است یا تارک معروف است این هم هکذا ایضاً به همین تقریب،
ادب کن آن را، حالا چه به لفظ و چه به ضرب، یا آن روایاتی که می‌فرماید: «تؤذه حتی
یترکه» او را بیازار تا این که ترک بکند. آزردن مصداق اثم و اولای آن زدن است نه حرف
زدن. شاید بتوانیم این‌جوری بگوییم که این اولای به اراده است تا کلام و سخن. پس
بنابراین اطلاق لاؤذه هم این مورد را شامل می‌شود بنابراین تمسکاً به اطلاق ادله‌ای که
شارع امر خودش را و بعث خودش را بر عناوین مسببه برده است می‌توانیم مطلب را
اثبات کنیم. حالا چرا به این‌ها گفتیم عناوین مسببه؟ چون تغییر یک عنوانی است که با

اسباب حاصل می‌شود یا تأدیب یک عنوانی است که با اسباب حاصل می‌شود ایداء یک عنوانی است که با اسباب حاصل می‌شود از این جهت اسم این‌ها را گذاشتیم عناوین مسببه.

س: ???

ج: بله، بعد که دیگر ارتکاب نیست ???

س: قبلش ???

ج: آن دفع منکر است ان شاء الله بعد بحث آن می‌آید آن دفع منکر است.

حالا یکی دو تا از آن روایات بعضی روایاتش را عرض می‌کنم که خالی از ذکر خود روایت هم نباشد این روایت صفحه‌ی 515 از همین چاپ‌هایی که با مستدرک همراه است حدیث نهم، در خطبه‌ای از امیرالمؤمنین سلام الله علیه است که فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ طَهَرَ الْقَسَادُ فَلَا مُنْكَرَ مُعَيَّرٍ» منکر معیّری وجود ندارد، حضرت از این که منکر معیّری وجود ندارد ناراحت هستند که پس معلوم می‌شود که وظیفه است این. یا می‌فرماید: «لَا يَحِلُّ لِعَيْنٍ مُّؤْمِنَةٍ تَرَى اللَّهَ يُعْصِي فَتَطْرَفَ حَتَّى تُغَيِّرَهُ» حلال نیست لعین مؤمنه تری الله يعصى، حلال نیست تا این که آن را تغییر بدهد. یعنی بی‌تفاوتی، سکوت و فعالیت نکردن جایز نیست حلال نیست برای این آدمی که دارد می‌بیند يعصى الله تا این که آن را تغییر بدهد. و امثال این روایات که سابقاً دیگر خواندیم، از باب نمونه این دو تا را عرض کردیم.

همانطور که سابقاً عرض شد یک بحثی است در اصول و در فقه بین اعلام و آن این که آیا وقتی امر شارع روی عناوین مسببی و تولیدی می‌رود ما نسبت به سبب و مولّد هم می‌توانیم اطلاق‌گیری بکنیم؟ و معنای این، این هست که شما این مسبب را، این عنوان مسببی را باید تحقق ببخشی به ائ سبب کان، این را می‌فهمیم از آن؟ اطلاق نسبت به سبب هم جاری می‌شود؟ یا این که نه، نسبت به سبب اطلاق جاری نمی‌شود. معنای آن این هست که این را ایجاد کن با سبب‌های مشروع، با سبب‌هایی که مشروع است و می‌دانی که مشروع است. مثل این که می‌گویی آقا گرسنگی فقرا را برطرف کن، گرسنگی فقرا را چند جور می‌شود برطرف کرد یکی با غذای حلال، یکی هم با غذایی که، دزدی کن به ایشان بده، غصب کن به ایشان بده، حالا که دارد می‌گوید گرسنگی فقرا را برطرف کن، جاع را سیر کن که این یک عنوان مسببی هست می‌شود اطلاق بگیریم بگویم سبب آن هر چه می‌خواهد باشد؟ همه را می‌گیرد بعداً بیایم بگویم که مثلاً آن جایی که دزدی هست مقید باید خارج بکند یا اصلاً از اول اطلاق منعقد نمی‌شود اطلاق ندارد. وقتی می‌گوید شکم گرسنه‌ها را سیر کن، که این عنوان مسببی است یعنی از طریق اسباب مشروع، اصلاً این کلام از اول این‌جوری از آن فهمیده می‌شود یعنی مع الاسباب المشروع، بالطرق المشروع، این را دارد می‌گوید. نه این که مطلق است اطلاق منعقد شده ما دنبال مقید باید بگردیم حالا لئاً یا لفظاً بیایم این افراد را خارج بکنیم. آیا انعقاد اطلاق می‌شود؟ این بحث جایی که بیشتر طرح کردند و روی آن بحث کردند در باب بیع، آن جایی که معاطات یا هر صیغه‌ای شما در باب صیغ لفظیه می‌توانید به کار ببرید یا نه؟ هر صیغه‌ای را می‌توانیم در باب، وقتی می‌خواهیم بیعی را انشاء بکنیم هر صیغه‌ای را به کار می‌توانیم ببریم اگر بخواهیم به لفظ باشد یا به نحو معاطات به هر نحوی به نحو معاطات انجام بدهیم کفایت می‌کند یا نه؟ آن‌جا بعضی گفتند که احلّ الله

البيع؛ خدا بیع را حلال کرده من ائ سبب تحقق. به این سبب، به آن سبب، به آن سبب، به هر سببی. آنجا بزرگان اشکال کردند گفتند این عناوین مسببه می‌گوید بیع را من حلال کردم ناظر به این نیست که سبب آن چه باشد. این معنایش این هست که به آن اسبابی که مشروع هست درست است عقلانی هست اگر در هیچ‌جا نبود اطلاق مقامی اقتضا می‌کند. پس بنابراین روی این مبنا که مبنای قوی و متینی است ما نمی‌توانیم نسبت به اسباب اطلاق‌گیری بکنیم چون اصلاً به یک بیان این هست که یا ناظر نیست به اسباب یا گفته می‌شود که اگر ناظر هم هست یک قید لئی‌ای دارد یعنی اسباب مشروعه. پس بنابراین اصلاً اگر حالا یک‌جا شک کردیم که این سبب مشروع هست یا مشروع نیست؟ ما آن تغییر را به واسطه‌ی این می‌توانیم انجام بدهیم یا نه؟ یا فرض کنید فرموده که النکاح سنّی، بله این سنت است آیا به این لفظ ما به این جوری انجام بدهیم نکاح محقق می‌شود یا نه؟ شک داریم. یک وقتی از باب اطلاقات مقامی، از یک چیزی به دست می‌آوریم خودش دلیل پیدا می‌کنیم که این سبب درست است خیلی خوب، اما اگر دلیل خاص پیدا نکردیم بر سبب نمی‌توانیم به اطلاقات مسبب تمسک کنیم بگوییم این سبب هم و این طریق هم درست است و می‌توان از او آن مسبب را ایجاد کرد.

س:؟؟ تفکیک بین سبب و مسبب عرفی باشد و الا؟؟؟

ج: عرفی هست این‌جا عرفی است عقلی نیست این‌جا، برای این که همانطور که عرض کردم اگر گفت که جاع را سیر کن، اسباب عرفی هست که، عرف می‌گوید که چی؟ به هر وسیله‌ای که شده باید جاع را سیر کنی؟ یا از اسباب و طرق مشروعه و درست؟ عرف هم می‌فهمد که این را که دارد می‌گوید نمی‌خواهد به من اجازه بدهد که برو دزدی بکن. بله بعضی از افراد کج‌فهم حتی در زمان ائمه علیهم السلام هست دیگر در روایت نقل هست که دید که آدم خیلی طاهر الصلاحی هم بود ولی از این‌جا دزدی می‌کند از آن‌جا دزدی می‌کند از این مغازه برمی‌دارد از آن مغازه، رفتند به او گفتند که چرا؟ گفت: این یک گناهی هست من می‌روم بعداً شکم مستمندان را سیر می‌کنم آن‌جا عشر، خدا ده برابر به من ثواب می‌دهد «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها» یکی به واسطه‌ی آن گناه کم می‌شود نه تای آن برای من می‌ماند، این جور محاسبه کرد، این که آقا آن که خدا می‌فرماید شکم مستمند را سیر کن، اطلاق ندارد اطلاق آن نمی‌گوید به هر سببی یعنی به سبب مشروع، نه به هر سببی، حالا این‌جا، این‌جا که امام علیه السلام دارند می‌فرمایند که تغییر بده، یعنی به هر جوری شده؟ تو باید تغییر بدهی، من از تو تغییر می‌خواهم. اطلاق دارد به هر سببی شده ولو به کشتنش باشد ولو به جرح و ضرب باشد و کسر باشد ولو به زدن باشد؟ یا نه این تغییر را بده به سبب مشروع، اگر می‌بینی به سبب مشروع نمی‌شود، قدرت نداری دیگر، تکلیف از تو ساقط است.

س: استاد بهتر نیست بگوییم تغییر را؟؟؟ یعنی مسبب را می‌خواهد ایین مطلق است و از آن طرف این؟؟؟

ج: نه چون مقید است.

س:؟؟؟

ج: نه ما احتمال می‌دهیم که حرام باشد.

س: اگر نهی آن به ما نرسیده پس؟؟؟

ج: نه این دلیل نمی‌شود ما به واسطه‌ی این نمی‌توانیم بگوییم فلذا است اگر شما به نحو شبهه‌ی حکمیه شک کردید فلان عمل چه‌طور است؟ می‌توانید بگویید چون این می‌تواند سبب یک امر مسیبه بشود که آن امر ندارد پس این خودش دلیل می‌شود بر جواز این، برائت جاری نمی‌خواهد بکنیم آن دلیل لفظی داریم؟ می‌توانید چنین حرفی را بزنید؟ کلاً و حاشا، کسی این حرف را نمی‌زند، علاوه بر این که گفتیم اصلاً مقید است عرفاً، اطلاق پیدا نمی‌کند می‌گوید مع السبب المشروعه، بالطرق المشروعه.

س: مشروعیت آن به این هست که نهی وارد بشود وقتی نهی وارد نشود؟؟؟

ج: نه، آن‌جا مشکوک هست که مشروع هست یا مشروع نیست. نه این که ...

س:؟؟؟

ج: نه نه وارد نشد، دلیل بر مشروعیت آن ما نداریم. بخصوص این‌جا که دلیل بر عدم داریم این‌جا هم خوب دقت بکنید چون زدن به دیگران حرام است ایذاء به دیگران حرام است.

س:؟؟؟

ج: لا تُؤذ مِن احد،

س: مگر این که شارع نهی کرده باشد.

ج: نهی کرده دیگر، زدن به دیگران، الان من همین‌جوری بخواهم به کسی بزنم، حرام است اطلاق دارد ادله‌ی ضرب به دیگران، اهانت دیگران، فلذا یکی از.... ما اگر این ادله را نداشتیم اهانت به دیگران چه به قول، چه به ضرب، چه به هر کار دیگر، احم کردن، اگر این احم کردن برای تحقیر دیگری هست، اهانت به دیگری هست این‌ها حرام است فلذا حالا بعداً خواهد آمد ان شاء الله، همین‌طور که قبلاً هم بود که بین ادله‌ی امر به معروف، بعضی قسمت‌های آن، و این‌ها عموم و خصوص من وجه، تعارض به نحو عموم و خصوص من وجه دارند. چون ادله‌ی امر به معروف یک‌جایی هست اهانت هم نیست، یک آدمی هست با یک‌جوری هم ما داریم آن‌جا را می‌گوییم ادله‌ی حرمت ایذاء، حرمت ضرب یک‌جایی را می‌گیرد که مربوط به امر به معروف و نهی از منکر نیست همین‌جوری یک کسی به کسی می‌زند این هم... محل اجتماع‌شان کجاست؟ محل اجتماع‌شان آن جایی است که هم از باب امر به معروف می‌گوید که امر کن نهی کن، از آن‌طرف هم این امر و نهی موجب ایذاء آن می‌شود موجب تحقیر آن می‌شود. این‌جا با هم تعارض می‌کنند حل تعارض را قبلاً این‌ها را بیان کردیم در بحث ادله‌ی وجوب امر به معروف و نهی از منکر معارضات آن را که بحث می‌کردیم این‌ها را آن‌جا بحث کردیم.

س:؟؟؟

ج: بله آن‌جا ان شاء الله به ادله‌ی ثمانية عشر که اقامه شده به خاطر آن هست و الا نه، آن‌جا....

س:؟؟؟

ج: نمی‌شود این‌جا، این‌جا با آن‌جا تفاوت می‌کند، قیاس مع الفارق است آن‌جا از باب این

هست که شارع مقدس یکی از وجوهش را بگویم که خیالتان راحت باشد تا وجوه آخر، آنجا یکی از وجوها این هست که وقتی مردم دارند یک کاری می‌کنند شارع اگر می‌بیند این خلاف شرع هست و بر آن امر به معروف و نهی از منکر واجب است یا واجب نیست؟ اگر می‌بیند که اگر امام صادق سلام الله علیه دارند می‌بیند که در زمان خودشان، فی مرئی و منظره یک کاری را عقلاء دارند انجام می‌دهند که این حرام است و خوف و مسئله‌ی تقیه و این‌ها هم وجود نداشته باشد، امام نباید سکوت کند، پس از سکوتش می‌فهمیم که این منکر نیست آنجا به خاطر این جهت است که می‌گوییم، می‌گوییم این بناء عقلاء به ضمیمه‌ی سکوت امام کشف می‌کنیم منکر نیست آنجا به خاطر این هست اما اگر امام هیچ نفرمودند بناء عقلانی هم نیست بگوییم این مشروع هست؟ دلیل مشروعیت می‌خواهد. بله اگر احتمال حرمت می‌دهیم آن چه هست؟ برائت داریم برائت عقلی و شرعی این‌ها را داریم. اما مشروعیت را نمی‌توانیم برائت را جاری می‌کنیم اما اینجا، اینجا فرض این هست که این‌ها یک مقدماتی است که ادله‌ی دیگر دارد می‌گوید حرام است این تغییر به ادله‌ی دیگر می‌گوید که حرام است بله اگر شما تغییر بدهی به این که بیایی نصیحتش کنی، یک پندش بدهی، تخویف کنی، بگویی آقا جهنم دارد، عاقبتت به خیر نمی‌شود مشکلات آخرتی داری، بله این اشکالی ندارد این که حرام نیست، اصلاً ادله‌ی دیگر هم دارد نصیحت مؤمن و دلسوزی به حال مؤمن، ترغیب کرده، این‌ها که اصلاً اشکال ندارد. حرف در آن‌جاهایی است که ما اینجا می‌خواهیم ضرب کنیم ما می‌خواهیم فرک کنیم ما می‌خواهیم یک ایلامی به او وارد کنیم یک دردی را به او وارد بکنیم که البته به حد جرح و کسر و این‌ها نمی‌رسد، این‌ها ادله‌ی حرمت دارد فی نفسه مشروع نیست. حالا با ادله‌ای که گفته غیر، بدّل، اید، و امثال ذلک می‌توانیم بگوییم، این‌ها اطلاق دارد ولو این که این مقدماتش و مولّدات آن چیزهایی باشد که ما از آن نهی کردیم.

س: حاج آقا ببخشید اینجا روایت که می‌گوید تغییر نتیجه را از ما خواسته، برخلاف ???

ج: همان نتیجه را امر کردیم به آن، مسبب یعنی همین دیگر،

س: نتیجه را خواسته و این نتیجه در مواردی که لسانی اثر ندارد راهی جز یدی ندارد. وقتی لسانی ???

ج: قدرت نداری، آن می‌گوید این تغییر را انجام بده بطرق المشروعه، آنجایی که طریق مشروع ندارد شما قدرت نداری. قدرت نداری نه این که می‌گوید... بله اگر یک موردی آمد گفت مولا دست گذاشت اگر یک موردی را که هیچ راه حلالی ندارد مولا گفت اینجا را برو تغییر بده اینجا از باب دلالت اقتضا می‌فهمیم دست از آن حرمت برداشته چون فرض این هست که راه دیگر ندارد اما اگر نه، یک قضیه‌ی کلیه است یک قضیه‌ی حقیقه است دارد می‌گوید آقا تغییر بدهید تغییر بدهید یعنی به هر راهی که شده ولو طرقی که من حرام کردم؟ نه، پس یک قید لبّی پیدا می‌کند یعنی بالطرق المشروعه، آن وقت این اول کلام می‌شود که اینجا مشروع هست یا نه؟ ادله که دارد می‌گوید این مشروع نیست آیا به عنوان امر به معروف و نهی از منکر مشروع می‌شود؟ این را که دلالت نمی‌کند پس بنابراین همان جوابی که سابقاً دادیم اینجا می‌آید. فقط یک راه وجود دارد که آن راهی است که محقق اصفهانی در آن باب احلّ الله البیع، آنجا در حاشیه‌ی مکاسب فرموده، و آن این هست که فرموده، شما قبول دارید هر طبیعتی که امر روی آن می‌رود وقتی مقدمات حکمت جاری بشود اطلاق آن طبیعت نسبت به حصص و احوال و اطوار خودش چه می‌شود؟ محقق می‌شود. بیع مثلاً، ما چند جور بیع داریم بیع نقد داریم بیع نسیه داریم

بیع صرف داریم بیع سلم داریم بیع‌های مختلف داریم گفت احل الله البیع، همه‌ی این حصص را شامل می‌شود چون این‌ها حصه‌ها و انواع و اقسام بیع هستند همه‌ی این‌ها را شامل می‌شود و و انقسامات دیگری که در کتاب بیع گفته شده، بیع مثلاً ثمرات، بیع اعیان، بیع انسان، بیع حیوان، و هكذا، این‌ها همه چه هستند؟ این‌ها اصناف و انواع بیع هستند. احوالی هم دارد این بیع، احل الله البیع، این بیع در حال احرامت باشد در حال غیر احرام باشد در مسجد باشد بیرون مسجد باشد کجا، همه این‌ها را اطلاقات درست می‌کند، ایشان خواسته زحمت بکنند مرحوم محقق اصفهانی بفرماید که عناوین مسبیه به سبب اسبابش تخصص پیدا می‌کند. یعنی بیع حاصل شده‌ی از معاطات، این هم خودش یک حصه است بیع حاصل شده‌ی از لفظ، انشاء لفظی، بیع حاصل شده‌ی از انشاء لفظی که با صیغه‌ی ماضی گفته شده باشد «بعث و اشتریث»، بیع حاصل شده‌ی از انشاء لفظی‌ای که مضارع باشد «ایبّعک»، و و همین‌طور و همین‌طور، بیع حاصل شده‌ی عن انشاء لفظی‌ای که صریح باشد بیع حاصل شده‌ی از انشاء لفظی‌ای که مجاز باشد. ایشان گفته این‌ها همه حصه می‌شود، حصه که شد قبول کردید که طبیعت شامل حصص آن می‌شود دیگر. پس احل الله البیع، می‌شود چی؟ می‌شود خدای متعال حلال فرموده است بیع نسبه، بیع نقد، بیع سلم، بیع صرف، و بیع حاصل شده‌ی از آن سبب، بیع حاصل شده‌ی از آن سبب، بیع حاصل شده‌ی از آن سبب، بیع حاصل شده‌ی از آن سبب، به این بیان ایشان خواسته آن‌جا بفرماید ما با اطلاقات ادله اثبات می‌کنیم تمام این انشائات که محل کلام است، فقها بحث کردند آیا با این‌ها می‌شود انشاء کرد یا نه؟ به برکت این اطلاق می‌گوییم همه‌ی این‌ها درست است از راه این که می‌گوییم آن حصه درست می‌کند و از راه حصه است این فرمایش محقق اصفهانی در آن جاست.

س: یعنی دیگر لازم نیست از اطلاق مسبب برویم به اطلاق سبب؟؟؟

ج: خود مسبب را در آن اطلاق جاری می‌کنیم. می‌گوییم یک حصه‌ی از مسبب این هست. یک حصه‌ی بیع چه هست؟ بیع حاصل شده‌ی به آن است.

خب این مطلب در آن‌جا یک اشکالی دارد که این‌جا در، این‌جا را هم حالا تطبیق بکنیم بعد اشکال آن را عرض می‌کنیم این‌جا هم می‌گوییم آقا تغییر، تغییر حصص دارد تغییر حاصل شده‌ی به امر به معروف و نهی از منکر لسانی، تغییر حاصل شده‌ی به ضرب و شتم و امثال این‌ها، تغییر حاصل شده‌ی به قتل، البته دیگر حالا آن مشکل است تغییر حاصل شده، آن هم تغییر هست یعنی تغییر شخص نه، تغییر این گناه، این واقعه‌ی گناه، تغییر حاصل شده‌ی به واسطه‌ی جرح، تغییر حاصل شده‌ی به واسطه‌ی کسر، و هكذا و هكذا. پس تغییر خودش ذات حصص شد ذو حصص شد، حضرت فرموده تغییر بده آقا، امر کرده به تغییر، می‌گوییم تغییر تقیید نشده به حصه‌ی خاصی پس تمام حصصش را می‌گیرد. پس بگوییم اطلاق مسبب باعث می‌شود که بگوییم همه‌ی این صور مورد امر است پس جایز است پس ...

س:؟؟؟

ج: همان‌جوری حل می‌کنیم که مُر بالمعروف را حل کردیم مُر بالمعروف وقتی من می‌گویم آن آقا بدش می‌آید، تحقیر می‌شود مخصوصاً اگر در جمعیت باشد، رنگش سرخ می‌شود ناراحت می‌شود بدش می‌آید، باشد آن ادله می‌گفت که چی؟ می‌گفت تحقیر نکن مؤمن را، ایزاء نکن مؤمن را، از این طرف هم که همین الان گفتیم نسبت‌شان عموم و خصوص من وجه است، حل کردیم که چه‌جور این‌جا را باید حل کرد، همان‌جور که آن‌جا

مر بالمعروف و انهوا عن المنکر را لفظاً حل می‌کنیم با این، این را هم همین‌جور حل می‌کنیم.

خب این فرمایش یک اشکالی دارد در باب عناوین مسبیهی اعتباریه مثل بیع، مثل اجاره و امثال این‌ها و آن این که شما که حصه درست می‌کنید این دور است، این می‌گویید بیع حاصل شده‌ی از معاطات، این باید مسبقاً ما بدانیم بیع به واسطه‌ی معاطات حاصل می‌شود تا بگوئیم این یک حصه است ولی اگر اصلاً بیع این عنوان اعتباری اصلاً در نظر شارع به این حاصل نمی‌شود این حصه درست نمی‌شود که، آن‌جایی که می‌گوییم حصص را می‌گیرد آن‌جایی است که حصص واقعی دارد. بیع در بین عقلاء در بین عرف در خود شرع چه هست؟ بیع نسبه داریم این رایج است در بین مردم، بیع نقد داریم، رایج است بیع صرف داریم رایج است بیع اثمار داریم این‌ها یک چیزهایی است که رایج است این‌ها مصادیق آن هستند یعنی واضع که وضع کرده کلمه‌ی بیع را برای این، همه‌ی این‌ها را وضع کرده می‌دانیم این شکی در آن نداریم آن‌ها درست. اما آیا این بیع به واسطه‌ی این در عالم اعتبار تحقق پیدا می‌کند در عرف عقلاء، در عرف شرع، یا نمی‌کند؟ اگر در عرف عقلاء می‌کند باز هم ممکن است بگوئیم اشکالی ندارد اگر تقیید نکردیم به خصوص به اطلاق مقامی، چون حواس مردم که نیست روی روال خودشان می‌روند سراغ همین. شارع اگر قبول ندارد لاقلاً به اطلاق مقامی نباید مقام را، گفتار خودش را، خالی بگذارد از تنبیه بر این که این کار را نکنید، اگر نگفت معلوم می‌شود که قبول دارد.

س: ولو که حصه‌ی رایج نباشد؟

ج: نه، در رایج آن داریم می‌گوئیم، آن که عقلانی هست عرفی هست.

اما در ما نحن فیه... پس یک اشکال آن‌جاست آن اشکال این‌جا در ما نحن فیه نیست چون این‌جا یک امر واقعی هست یک امر تکوینی هست امر اعتباری نیست تغییر، تبدیل، و ایذاء، این‌ها یک امور تکوینی هست که مورد امر واقع شدند این‌ها هم یک اسباب تکوینی دارد؛ این زدن و حرف زدن و نصیحت کردن و امر و نهی کردن، همه‌ی این‌ها اسباب تکوینی هست دیگر، برای او، بنابراین آن شبهه که آن‌جا هست این‌جا وجود ندارد اما در عین حال می‌توانیم به این شکلی که ایشان فرموده است قبلاً که این را مطرح کردیم در خود بحث قتل، آن‌جاها هم این استدلال آن‌جا می‌شد دیگر، آن‌جا گفتیم این بیان ایشان یک بیان دقیق غیر عرفی هست که یک حصص این‌جوری به لحاظ آن‌ها درست کنند بگویند التّغییر الحاصل از آن، این‌ها هم یک حصص مختلفه هست. بلکه همان‌طور که گفتیم به صرافت نفس عرف وقتی از مولا می‌شنود می‌گوید آقا برو تغییر بده از آن طرف هم می‌داند یک کارهایی را حرام کرده، می‌گوید آن مقصودش کارهای مشروع است کارهایی که حلال است از آن راه می‌خواهد بگوید. همان‌جوری که عرض کردم اگر گفت که شکم گرسنه را سیر کن، نمی‌گوید این اطلاق پیدا کرده این سیری دارای انقساماتی است؛ سیری به واسطه‌ی مال مغصوب، سیری به واسطه‌ی مال دزدیده شده سیری به واسطه‌ی مال حلال، و و و همین‌جور، پس اطلاق دارد نه، از اول این را مقید می‌فهمد که یعنی راه‌های مشروع، راه‌هایی که درست است راه‌هایی که حلال است ولو اقل من این که این فرمایش ایشان در این مقام مورد تردید هست که آیا عرفیت دارد یا عرفیت ندارد پس بناء اول می‌گوییم مطلب دقیق اما غیر عرفی و ما در باب اطلاقات و استفاده‌ی از کلمات شارع آن چیزی که برای ما حجت است آن متفاهم عرفی است در این ابواب، نه در ابواب معارف خیلی بالا، ممکن است که آن‌ها اصلاً به ذهن عرف نیاید. برهان صدیقین

ممکن است از آیهی شریفه‌ی «شهد الله أنه لا اله الا هو» (آل عمران، 18) که برهان صدیقین از ان استفاده می‌شود حالا گذشت گذشت تا یک ملاصدراپی پیدا شد آن برهان صدیقین را درک کرد حالا در نوشته‌ها، ممکن است قبلاً بوده نوشته کسی، حالا در این تاریخ مکتوب یا در این نوشته‌های مدوّن، ما می‌بینیم حالا یک کسی این جوری پیدا شده بعد دقت کرده آره همین حرف را از آن آیه هم می‌شود مثلاً استفاده کرد آفتاب آمد دلیل آفتاب، شهد الله أنه لا اله الا هو، به این. اما عرف متعارف این، در باب اطلاقاتی که در باب فروعات فقهی و امثال این‌ها هست که کارهای روزمره‌ی مردم است و وظایف مردم است آن چیزی که حجت است متفاهم عرفی هست فلذا فقهی که در اثر مزاوله‌ی علوم عقلیه‌ی دقیقه این خاصیت فهم عرفیش را از دست داده باشد این فقاقت او محل اشکال واقع می‌شود تقلید از او هم محل اشکال واقع می‌شود کما این که فقیه عرفی شده‌ای که اینقدر عرفی هست که الحمدلله خیلی خوب است که فقهی عرفی باشد این بخواهد بیاید در برهان یک اشکال‌هایی می‌کند یا یک چیزهایی را قبول می‌کند آن‌جا که آن‌جا را خراب می‌کند برای این که یک اشکالات دقیق چیزی در آن‌جا وجود دارد که برهان اقامه نمی‌شود اما این در اثر آن ذهن خیلی صاف و عرفی خودش توجه به آن مناقشات نمی‌کند مغالطه‌ها را کشف نمی‌کند فلذا یک آدمی که خدای متعال این را روزی‌اش کرده باشد که ذوالریاستین باشد جامع بین هر دو باشد، در فقه که می‌آید همان فهم عرفی و این‌ها را از آن تجاوز نمی‌کند، آن‌جا که می‌رود این‌ها خلط نشود و مرزها مشخص باشد آن‌جا که وارد می‌شود مثل یک فیلسوف دقیق و عقلی در فقه هم که وارد می‌شود مثل یک فهم عرفی، این نادر هستند ولی هستند کسانی که این دو مقام را با همدیگر می‌توانند جمع بکنند.

س: مسیب؟؟؟ شاید در تغییر فرمایش شما درست باشد اما در ایذاء این نمی‌آید هم عرف از این که مولا یک امر حرام و مطلق را در ما نحن فیه؟؟؟ درست کرد سبباً؟؟؟

ج: فی الایذاء هم می‌آید، چرا؟ ایذاء هم دارای اسبابی است یکی از اسباب ایذاء این هست که به او بگو، مسلم این را می‌گیرد همان ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر، نصیحتش کن، ممکن است که از نصیحت هم ایذاء می‌شود، بشود به ادله‌ای که گفتیم اما یک ایذاء این هست که اموالش را آتش بزن، یک ایذاء این هست که بچه‌اش را بکشی، یک ایذاء این است که غارت کن اموالش را، یک ایذاء این هست که بشکن دستش را، یک ایذاء این هست که چشمش را کور کن، یک ایذاء این هست که نمی‌دانم چی بریز به سر و صورتش و هکذا، این‌ها همه اسباب ایذاء است. شما می‌گویید اطلاق دارد و همه‌ی این‌ها را می‌گیرد و با مخصص باید خارج کنیم؟

س: ...

ج: نه دیگر این‌ها این جوری نیست.

س: حداقل و الا تخصیص اکثر می‌شود.

ج: نه تخصیص اکثر نمی‌شود چون طرق عادیّه دارد. ایذا کن، نصیحتش کن، حرف به او بزن،

س: ...

ج: چرا، خیلی جاها، بله شما الان بخواهی امر به معروف بکنی الان بین چقدر ایذاء می‌شوند. یعنی متأذی می‌شوند و این ایذاء هست.

س: یعنی الان عنوان شرعی ایذائی که ما در گناهان کبیره داریم اینها را هم شامل می‌شود؟ که ما به او بگوییم از روی ساعتش نگاه کند او اذیت می‌شود؟ بشود.

ج: یعنی چی اذیت می‌شود؟

س: مثلاً یک نفری مشکل دارد زیاد اذیت می‌شود ما به او بگوییم و الا معمولاً گفتن منجر به ایذاء نمی‌شود. آن که می‌شود؟

ج: چرا، در باب امر به معروف، شما الان....

س:.... می‌فرمایند آنجایی که می‌گویید ایذاء اطلاقاً حرام است حضرتعالی می‌فرماید در جایی که نصیحتش کنی ایذاء می‌شود آن هم حرام است؟ ...

ج: اگر ادله‌ی امر به معروف نبود بله حرام بود، بخاطر ادله‌ی امر به معروف جمع کردیم با ادله‌ی امر به معروف جمع کردیم و وجوهی که آنجا گفته شد و الا....

س:؟؟

ج: بله، آقایان هم که گفتند هم صاحب جواهر فرموده هم بزرگان دیگر فرمودند که نسبت بین این ادله و آن ادله عموم و خصوص من وجه است اینجا محل اجتماعشان هست، اما در این محل اجتماع ما ادله‌ی امر به معروف را مقدم می‌داریم یکی از دلایل مقدم داشتنشان این هست که اگر ادله‌ی امر به معروف بخواهد موارد ایذاء را نگیرد دیگر فردی پیدا نمی‌کند یا این قدر قلیل الفرد می‌شود خود این قرینه است بر تقدیم..

س: ...

ج: نه،

س: تخصیص اکثر شد

ج: نه پس ادله‌ی حرمت ایذاء می‌گیرد. اما اگر گفتیم بله ادله‌ی امر به معروف و نهی از منکر لفظی، لسانی، یا قلبی مظهر، یعنی مرتبه‌ی اول، که با اخم کردن و ثرش کردن روی و امثال ذلک، آن را که می‌گیرد آن هم که به لسان است که می‌گیرد اینها را می‌گیرد اما اینجایی را که با ضرب و جرح بخواهد باشد اینها چی؟ فلذا است... علاوه بر این که حالا ادله‌ی لاثبوت من، ادله‌ی ایذاء یک روایت ظاهراً بود که مراجعه بفرمایید اینجا آوردیم خواندیم سند آن چطور هست الان یادم نیست احتمال می‌دهم سند آن هم درست نبود کلمه‌ی ایذاء، آن که در آن ایذاء بود، ...

س: استاد ببخشید ما در تمام مراتب یدی و آن اصنافی که شما شمردید پانزده‌گانه و آن دو تا که اضافه کردید در مرحله‌ی یدی قسمت رفق و مدارا و این که نوازش بکند یا دستش را بگیرد ببرد این را هیچ‌کجا وارد نکردید در اینجا، در صورتی که ید را می‌توانیم این تفصیل را برایش قائل بشویم طرف دست را بگیرد خیلی هم خوشش می‌آید می‌برد با دست، آقا ...

ج: خوش آمدن‌های خاصی باید باشد و الا اشکال دارد.

س: نوازش می‌کند یا دستش را می‌گیرد می‌برد نماز خوانش می‌کند.

ج: این که مقصود نیست این که به آن نمی‌گویند ید،

س: چرا نمی‌گویند ید؟

ج: فرمود المؤلم،

س: ...

ج: ایلام باید داشته باشد که بازدارنده باشد

س: ...

ج: ببینید آن که محل بحث ما هست این هست که ضرب مؤلمی که بازدارنده است اما دستش را بگیری بگویی رفیق بیا با هم برویم مسجد، می‌گوید خیلی خوب.

س: درست است من حرفم این هست که شما در مراتب ید هیچ رفیق و مرتبه‌ی رفیق که نوازش باشد را جزو مراتب ید حساب نکردید.

ج: بله، نمی‌کنیم هم، چون گفتند قید مؤلم به آن زدند مؤلم. یعنی الم ایجاد کند درد ایجاد کند، مؤلم یعنی درد ایجاد بکند.

س: درست است.

ج: اگر درست است که درست است.

س: این مرتبه‌ی دردش است ما پایین‌تر از این مرتبه‌ی ...

ج: آن‌ها را ید به آن نمی‌گوییم ید یعنی اعمال قدرت.

س: ...

ج: آن فایده‌ای ندارد ید غیر مؤلم.

س: دستش را می‌گیرد می‌برد نماز خوانش می‌کند

ج: حق ندارد دستش را بگیرد اگر راضی نیست که دست به او بگذاری جایز نیست.

س: اذیت هم نمی‌شود.

ج: بله، مخصوصاً اگر جنس مخالف باشد. دست جنس مخالف را بگیری بگویی می‌خواهم ببرم مسجد.

س: ...

ج: حق ندارد. همین‌طور که به مال دیگری نمی‌توانی دست بزنی بلا اذن منه، دست به بدنش هم نمی‌توانی بزنی بلا اذن منه،

س: ...

و صلى الله على محمد و آل محمد.